



۱۵/۵۱

۹۳۶

 جمهوری اسلامی ایران	
شماره ثبت کتاب	
	
کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	ج ۱
مؤلف	علاء الدین بن محمد
موضوع	
شماره اختصاصی (از کتب اهدائی : غلامحسین سرود	

جایی	۹۳۶
سرود	

CHAR, CHAMUN, 48 1/2

نسخه دار تصنیفات حضرت غلام محی الدین مرحوم المخلص سنی

عالمی

١٨

و فوری خورشید بقدر تمام کار و ازار این خانہ محمد طاهر بن محمد بن حسن

PERSIAN GRAMMER. X

در طبخ المطبخ واقع مدرستین بقایا طبع آمد



بسم الله الرحمن الرحيم

گلهای حمد وافر سزاوار بارگاه چرخ آری قدسی که گشتان علم را بآباری خرد تا زکی ادعای خود
 کریم که از کثرت لطف وجود در فکر بر بندگانش نشود
 و ریاضت مشکاف ز شایان حضور گشتن برای سالتی که بوستان عرفان بر آید بقیه سیرت و کمال
 شفیقه که روز جزا عاصیان پی اوروان او شفاعت کنان
 گلدسته تجلیات بدیه خباب آل اطهار و اصحاب خیارش که از جو بیار حمایت شان بر دین گاری
 را طراوت تازه است و از باغبانی معاونت شان خیابان نجات را نصارت باندازه
 نسیم یاد برزگان بن گلشن هر گل مقاصد دلها شکفته می سازد

گلدسته در سبب لیلی

که یور چارچین این کتاب بنده سزایا صیغ غلام محی الدین نجیب غفر الله ذنوبه درین گلشن ایام
 که گلهای لیاقت زمانیان عیش گفتگی است بهای بعضی دوستان پسندیده نهایی چند از علم تصنیف
 ترکیب و غیره که در بوزه کرده چمنستان کتب برزگان الا نژاد است در زمین سال چهارم رتبه خود نشاند
 و بیچاره چرخ نون موسوم گردانید تا عنایان گلزار طالب علمی از نظاره اش باغبانی خود تازه
 دارند و عاصی بنجره قانع خوانی یاد آرد التماس چمن آریان فضیلت آنکه اگر در طریقه افکاش این گلشن

کتابخانه خصوصی
 غلامحسین - سرود

درین گلشن ایام
 بسم الله الرحمن الرحيم
 گلهای حمد وافر سزاوار بارگاه چرخ آری قدسی که گشتان علم را بآباری خرد تا زکی ادعای خود
 کریم که از کثرت لطف وجود در فکر بر بندگانش نشود
 و ریاضت مشکاف ز شایان حضور گشتن برای سالتی که بوستان عرفان بر آید بقیه سیرت و کمال
 شفیقه که روز جزا عاصیان پی اوروان او شفاعت کنان
 گلدسته تجلیات بدیه خباب آل اطهار و اصحاب خیارش که از جو بیار حمایت شان بر دین گاری
 را طراوت تازه است و از باغبانی معاونت شان خیابان نجات را نصارت باندازه
 نسیم یاد برزگان بن گلشن هر گل مقاصد دلها شکفته می سازد
 گلدسته در سبب لیلی
 که یور چارچین این کتاب بنده سزایا صیغ غلام محی الدین نجیب غفر الله ذنوبه درین گلشن ایام
 که گلهای لیاقت زمانیان عیش گفتگی است بهای بعضی دوستان پسندیده نهایی چند از علم تصنیف
 ترکیب و غیره که در بوزه کرده چمنستان کتب برزگان الا نژاد است در زمین سال چهارم رتبه خود نشاند
 و بیچاره چرخ نون موسوم گردانید تا عنایان گلزار طالب علمی از نظاره اش باغبانی خود تازه
 دارند و عاصی بنجره قانع خوانی یاد آرد التماس چمن آریان فضیلت آنکه اگر در طریقه افکاش این گلشن

بنظر در آید بمیرانی مکرمت اصلاح فرمایند یا اغماض پیش نظر دارند فرد که کشت سرشت از خود
 نیایش چگونگی پاک بر آید زنا و طین خطا

سرچشمه در حقیقت زبان پاک

در زمان پیشین از اولاد نوح علیه السلام ده کس بود در شجاعت جوانمردی به عدل و در ایجاد انواع شیوا
 و غیره به عدل در معرفت دقایق سوار گشتا و سمیه میرگی زیر پاشا تا اینکه بروی محاوره عرب به فارس
 موسوم گشتند در چندی کمال انانی و کثرت تولدشان میراند که میان جویان وفات بود ابادان
 و در هر جا فرید و در هر مکان قصه قرار گرفت از آنها شبهه میکردند و نشان بود به پارس موسوم گشت پس سرشهر
 بزبان محکم شدند چنانچه از جمله اسماء چند زبانها که زیاده از همه مروج و بهر بودیت شعری را اولی
 سرگزی به روی این هر چهار حال متروک است و پارس به پارس پیروی در ایران و در بارگاه کیان مروج
 و متداول که با آنها نظام نظم فصیح و آراستگی تزیین چنانکه باید حاصل شود خصوصاً زبان پارس که زیاده از بقیه زبانها

خیابان در بیان تعریف و موضوع غایت علم صرف

تعریف علم آنست که معرفت آن علم از او حاصل شود پس تعریف علم صرف آنست که علم صرف در اصطلاح عبارت
 است از علم ضابطه ای که بدان معرفت نهایی صیغ حاصل شود و موضوع علم آنست که علم بدان است
 موضوع علم صرف که است غایت علم آنست که برای آن قیاس آن علم شود و غایت علم صرف قیاس و درین از موضوع و درین

سبزه زار در تعریف دلالت باعتبار لفظی و معنی

دلالت در اصطلاح بودن چیزی که معنی که معلوم شود از چیزی دیگر چون دخان که از مفهوم شود آتش
 پس چیز اول را دلالت میند و چیز دوم را مدلول و در دلالت لفظی لفظ دلالت و معنی مدلول و آن بر سه
 قسم اول مطالبه که لفظ بر معنی خود دلالت کند این دلالت استسم چون کتاب که دلالت
 بر تمامی اجزای خود است دوم تضمین که لفظ که بر جزو معنی خود دلالت کند این دلالت فعل است که دلالت

درین گلشن ایام
 بسم الله الرحمن الرحيم
 گلهای حمد وافر سزاوار بارگاه چرخ آری قدسی که گشتان علم را بآباری خرد تا زکی ادعای خود
 کریم که از کثرت لطف وجود در فکر بر بندگانش نشود
 و ریاضت مشکاف ز شایان حضور گشتن برای سالتی که بوستان عرفان بر آید بقیه سیرت و کمال
 شفیقه که روز جزا عاصیان پی اوروان او شفاعت کنان
 گلدسته تجلیات بدیه خباب آل اطهار و اصحاب خیارش که از جو بیار حمایت شان بر دین گاری
 را طراوت تازه است و از باغبانی معاونت شان خیابان نجات را نصارت باندازه
 نسیم یاد برزگان بن گلشن هر گل مقاصد دلها شکفته می سازد
 گلدسته در سبب لیلی
 که یور چارچین این کتاب بنده سزایا صیغ غلام محی الدین نجیب غفر الله ذنوبه درین گلشن ایام
 که گلهای لیاقت زمانیان عیش گفتگی است بهای بعضی دوستان پسندیده نهایی چند از علم تصنیف
 ترکیب و غیره که در بوزه کرده چمنستان کتب برزگان الا نژاد است در زمین سال چهارم رتبه خود نشاند
 و بیچاره چرخ نون موسوم گردانید تا عنایان گلزار طالب علمی از نظاره اش باغبانی خود تازه
 دارند و عاصی بنجره قانع خوانی یاد آرد التماس چمن آریان فضیلت آنکه اگر در طریقه افکاش این گلشن

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۰ در
 که کند خدمت عارف و در
 کن و کن و خدمت و در خدمت
 و در خدمت و در خدمت
 خاف و خاف و خاف
 ۱۱ که
 که سلطان است و در خدمت
 ظاهر است و در خدمت
 چون میان است و در خدمت
 است که در میان است و در خدمت
 نای در میان است و در خدمت
 بسوی است و در خدمت
 این نیز در میان است و در خدمت
 که در میان است و در خدمت
 ۱۲ که
 که در میان است و در خدمت
 که در میان است و در خدمت
 که در میان است و در خدمت

55

پیدا باشد چون زید رفت و ظرف و عکس چون زید گشته شد و بر یک زینهار دو گونه است لازمی
متعدی لازمی آنکه فعل بر فاعل تمام شود چون زید نشست متعدی آنکه فعل از فاعل جدا گردد و در هر مفعول
واقع شود چون زید عمر را شاک دوم در اشتقاق ماضی و متعلقا آن چون آن که از ارسد
ساقط شود ماضی مطلق میگردد چون آورد از آوردن و از آن بآوردن علامتا چهار قسم حاصل شود چنانچه
الحاقی یا محقق یا لفظ است در آخر چون آورده است ماضی بعید یا الحاقی یا محقق یا لفظ بود چنانچه آورده بود
وماضی تشکیکی یا الحاقی یا محقق یا لفظ باشد چون آورده باشد و ماضی سمری یا بدخال لفظی در اول چون می آورده
و بر فعل اثرش صغیه است واحد غائب جمع غائب واحد حاضر جمع حاضر واحد تکلم جمع مستکلم

صرف اثبات ماضی مطلق معروف

آورد آورد آورد آورد آورد

صرف اثبات ماضی قریب معروف

آورده است آورده اند آورده ای آورده اید آورده ام آورده ایم

صرف اثبات ماضی بعید معروف

آورده بود آورده بودند آورده بودی آورده بودید آورده بودم آورده بودم

صرف اثبات ماضی متشکک معروف

آورده باشد آورده باشد آورده باشی آورده باشید آورده باشم آورده باشیم

حرف اثبات ماضی استمراری معروف

می آورد می آوردند می آوردی می آوردید می آوردم می آوردیم

باید دانست که اسم فاعول بالی قیاسی فقط بقول بعضی و بالی قیاسی دیگر با لفظ شده بقول اکثر و آثر ماضی مطلق معروف حاصل آید چون آورده و آورده شده و فعل مستقبل با و خال لفظ

فوائد قبل ماضی مطلق حاصل آید چون خواهد آورد شاخ سوم در اشتقاق مضارع و متعلقات آن
مضارع فعلیت که از آن زمان حال و استقبال بر دو یافته شود و گاهی افاده معنی امر یا نکرند
و بنا بر این تبدیل علامات ماضی از احوال ساکن یا قبل مفتوح که علامات مضارع است حاصل میشود و چون اند
از خواهد چگون بمسئولان مضارع فارسی قبل علامات ماضی که در آن نای موقوف است زیاده از یازده حرف
ندیدند پس همه را یازده گانه قرار داده بعد ابدال علامات ماضی علامات مضارع بسبب تفاوت لفظ
بسیک حرف را بحر نمی دیگر یا زیاده از آن بدل کنند یا حذف کنند یا بفرق عرب بحال دارند و بنا بر یک
را از صرف مذکور به کلی شمرده شد و آن جمله صرف مذکور برای حفظ اطفال بجان ترتیب یافت آنحضرت
ششمین فصل اول در حالت مضارع می افتد چون افتد از افتاد و گل دوم مخ اکثر برای محمه
بدل شود چون افزاد از افزاشت و شاید است که بشین محمه بدل شود چون فروشت از فروخت یا بدلا
بدل شود و یا ی قلبش بقید چون گسلا از گسخت یا بسین جمله چون شناسا از شناخت گل سوم
و گاهی به الف و یا بدل شود چون کشاید از کشود و گاهی می تحرک شود چون شنود از شنود گل چهارم
محرک میشود چون افکند از افکند گل پنجم می افتد چون برد از برید اما بعین از دید و شنود از
شنید شاذ است گل ششمین برای جمله بدل شود چون کارد از کاشت اما نوید از
از نوشت و گشت از گشت شاد است گل هفتم به یا بدل شود چون آید از آید گل هشتم
گما به یقید چون زید از زیست و گاهی به یا بدل شود چون کا یا ز کاست و گاهی به یا ی تحیه چون
آزاید از آراست و گاهی ی نون چون شکند از شکست و گاهی ی و او یا چون جویا از جیست و گاهی
به لام چون گسلا از گسخت گل نهم ز بعد آن حرف نون زیاده شود چون زند از زند گل دهم
گاهی ی و او بدل شود چون رود از رفت و گاهی به یا ی موحده چون کوید از کوفت و گاهی بی و او
چون گوید از گشت و گاهی می تحرک شود چون کافد از کافت گل یازدهم می تحرک شود فقط چون

[illegible]

چون شک از خجایم بی شتات چون تار از تاراج گلن خجایم و آن بد حرف بدل شود اول بشیر
مجموعه چون نخست از خجایم دوم از فارسی چون کاز از کاج گل ششم خ و آن بد حرف بدل شود اول با چون
بجز از دوم بعین مجمر چون تار از تاراج سوم کجاف عربی چون کان از کاج گل هفتم م و آن بد حرف بدل
اول تار تار شتات چون دنت از زر و دوم بذل از مجمر چون آذر از آذر سوم ملام چون لون از لون و چهارم ن و آن بد حرف بدل
و آن ملام بدل شود چون لون از لون و پنجم ز و آن کجاف عربی بدل شود اول نیم تازی چون سوج از سوج
دوم کجاف فارسی چون کجک از کجک سوم بعین مجمر چون سنج از سنج چهارم سین جمل چون یاس از یاس
گلن نیم از نیم عربی بدل شود چون لاجورد از لاجورد و گلن یازدهم س و آن کجاف عربی بدل شود اول بشیر مجمر
چون کجک از کجک فارسی بدل شود چون کجک از کجک سوم کجاف فارسی چون کجک از کجک و چهارم س و آن کجاف عربی بدل شود
گلن دوازدهم ش و آن بد حرف بدل شود اول سین جمل چون سارک از سارک دوم کجاف فارسی
یا چان از یا چان سوم نیم تازی چون کجک از کجک گلن سیزدهم خ و آن بد حرف بدل شود اول با
فارسی چون کجک از کجک دوم کجاف چون چاق از چاق و چهارم ی و آن با و بدل شود چون ی
از فرج گلن یازدهم ق و آن مخصوص عربی است اگر فارسی بدیده شود بی الاصل عربی باشد چون ق و آن با و بدل
یا کاف بود چون قند از کند یا کاف چون خانقا از خانقاگاه گلن شانزدهم ک و آن بد حرف بدل
شود و اول نجی منقوط چون شامچر از شامچر دوم بعین مجمر چون عرگاؤ از عرگاؤ و گلن هیفدهم گ
و آن بد حرف بدل شود اول بعین چون علو از علو دوم ملام چون اورند از اورند و گلن بیستم ل و آن بد حرف
بدل شود چون روز از روز و گلن یازدهم و آن بد حرف بدل شود چون بان از بان و گلن سی و آن بد حرف
بیم بدل شود چون یاز از یاز و گلن سی و یکم و آن بد حرف بدل شود و آن یازی چون شسته از شسته
دوم پای قاف چون بام از بام سوم بغا چون باغ از باغ و گلن سی و دوم ه و آن بد حرف بدل شود
اول بخا چون خاک از خاک دوم بجه چون بجه از بجه سوم بجه تازی چون بانگ از بانگ و گلن سی و سوم

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

تجدید و نوآوری
بازار کار و سرمایه
نقد و نظر
مختصرات
والت

چون پس زین قیوم اضافت مجازی چون بای وکل باید است بر اسمی که در آخرش بای می باشد
باشد چون آن مضاف کرده شود بای و آخرش در حفظ سیمه بدل شود چون عده وصل گردد در آخر مضاف
الف یلو باشد بعدش حرف یا زیاده کند چون تنای و موسوی میان اگر در آخرش بای می باشد یا قبل مستوی
مکسور باید خواند چون نزدیکی تو و اگر قبل مفتوح یا بیرون باشد چون بگشاید باشد که لفظ را بر اسم رای
اضافت می آید چون زید را پس بر است و جایز است مضاف الیه را مقدم مضاف را مؤخر
چنان شاه از کتاب محمول علی القلی بنیدشاه میزدیم که کتبیه دو کلمه ترکیب یافته را گویند که جزو اول
موصوف باشد و جزو دوم صفت پس موصوف است که از اوصاف بیان شود و باوردن اسم دیگر بعد از
صفت که از آن معنی باید بداند موصوف معلوم شود چون سرخ و برون است و موصوف محسوس
مقدم باوردن موصوف که در جهان بادشاه عادل و فرق در صفت حال است که حال صفت قاعلی یا
مفعول بیان میکند بیگانه مفعول الزان یا بر آن عمل چندان صفت نیست چیزی را غیر تخصیص
بیان می سازد چون سبز بر حال حال متعلق میشود و صفت غشیو مرکب توصیفه گاهی برای تخصیص موصوف
آید در حالیکه موصوف کرده باشد چون مرد عالم و گاهی برای توضیح موصوف معروف بود چون زید نقاش
برود و آخری گویند و گاهی بیابان یا دم آید و موصوف معروف باشد چون خدای کریم سلطان رحیم
باید دانست که تقدیس بعد موصوف بای مجبول می آید و در بیان ملا علی قاضی و متاخرین می آید چون
و گاهی بجای موصوف صفت از اوصاف مخصوص آن می آید چون رحیم فریاد اگر صفت مجمل واقع شود و اگر
ضمیمه راجع بسوی موصوف میزد چون زید و والی ملک می آید و از جهان رفت و جایز است که صفت را مقدم
و موصوف را مؤخر کند چون خوب صورتیای ترکیب نیز محمول علی القلی بنیدشاه چهار و دهم موصوف
جزو تمام از جهان باشد مگر اصله و عاید معنی موصول است بلکه مندر واقع شود و مندر علیه مگر اصله که مقصود
بدان موصوف باشد و عاید ضمیر است غائب که در جمله ثانیه راجع بموصول بود و جمله ثانیه را اصله گویند و موصول جمله

باید که بکمال تقصیر و من رحمة الله از رحمت خدا تعالی امیدوار باشی و شایسته آنست که یک
منقوط و یک مجروده با چون اند غنی صد نشین و ساده فیضت ازاد شایسته و یکم افطاس در
الفاظ یک حرف منقوط باشد و یک مجرود چون شوق دیدن آن سیم بر غیر حق آشوب باشد
سوی دوم نقلی که از نقلی الفاظ دیگر پیدا شود چون من شب ببارش در آب قلوبش جان میشود
بارد شرباب بختی شایسته سوم از استهلال که در ابتدای کلام الفاظ مناسب مقصود میشود
تا از معلوم شود که این در فلان است چون ای کیه تا از شب خوابی میسوزد و هم عطا فارس
مرکز با واپس تیر کام که بقیعت انجام انعام شده بود طی مراحل ام عوده بمنزل مقصود رسید
سوی چهارم معاد که باز گردانیدن فقره اول است بفقده ثانیه چون خدا شناسان زیرک نهاد و زیر
بناد این بلند استعداد سخن میرایان معنی که این سخن شایسته و بی غش بود که بعد کلام بهم کلامی
بطریق صله و تمثیل و تشبیه آید و آن بمعنی ضد قبل باشد چون شربت وصال طایران شیرین کار بخوبی
بخششی و لذت آوری نماید که ملاطفت فراق شان دل افکاری و جان گذازی را کار آید شایسته و بی غش
در ادب که الفاظ معنی دیگر آید و اشارت بمعنی مقصود کند با لبها لغز چون گشتی نندید در خانه تو بسته است
و سر کوبه تو خالی از سائل شایسته و بی غش هفتم حذف الحروف وقت انتظام کلام میجو لازم که در حذف
از حروف تهنیتی و آن مستند در چند کمال است **کل اول** حذف الف چون عزیز میروی در ذکر شوق
و شکر می کنی کردن در مدح خلوص محبت که مقصود ظهور کردن نیست بدین معنی بود **کل دوم**
حذف با چون انشور آدمی در دام دوستی طر فحالتی میدارد که در اخفای این حال معتد است و دور
انتشالی محال منقول جمله سکوت دارد و در زخمت حدیث **کل سوم** حذف ی چون مخلص احدی
اخلاص رفع از ظهار و از بود از نامه و پیام رسم گزینان بود کار بدیل ساده و زبان بر یکا فایز
و بی نیاز **کل چهارم** حذف تا چون راغ الوایان معقولی استند المجاز قسط الحقیقت را میسر

راحت یافت
نام شاد و زیاده
در مثال مجرود شایسته
معاد و فصحی است
و کمال خوش است
سوی
و بی غش و بی غش
و بی غش و بی غش
و بی غش و بی غش

امروی چه گفتگوی خوش داشتند نام را دلیل اخلاص و بی غش را حجت محبت چند اند **کل پنجم** حذف
چون محبت شش خلقی اند در این جهان سکر افکار ساخته در فراغ خاطر و طمانینه باطن و ظاهر
بگویند **کل ششم** حذف چ چون خرد بر خرد و کامی از خود و در حق و بی غش و بی غش و بی غش و بی غش
و ادب دلیل خود میست و بران ضایع شایسته **کل هفتم** حذف چ چون انشور املت چند روزه
بستی میوم را غنم افکاشه اوقات عزیز را مصرف ذکر حق و عبادت فیاض مطلق **کل هشتم**
حذف ال چون دیگر که خیر برای تحصیل کنی ضرورت که از لوث اعلی بکسر شوی لغزش غیر از لغزش
خاطر بشوی **کل نهم** حذف ذان چون ای عزیز باید که شوق غرور را بجو در راه نداده و طریق اقتاد
و نیاز را باعث وصول مدارج و خارج چندارد **کل دهم** حذف را چون عزیزان را باعث اعزاز است
و شوق موجب **کل یازدهم** حذف چون در موند استم حقیقه که در انتقام بجای بکشد
عقوبت گرفتار کند حاضر را نگاشته بر سبیل ظلم و طریق ستم قدم نهادن خود را بجلال
خو شاعر علم ساختن است **کل دوازدهم** حذف بین چون عارفان حدیث گزین به صفای باطن بود
اگرین نظر بر یک تعلق و قبول سخن و انداخته با وجود تعلق به تعلق بر دخته اند **کل سیزدهم** حذف
شین چون صاحب کرم و ارباب خاکی عمت علی را به فیض سالی صبیح انام مقرر نموده بصداقت
دینار ثواب عقی میبندد و میدارد **کل چهاردهم** حذف صا چون ای حبیبم انوار نظر ظاهر
کلش اسرار کار دنیا خاری است پر از آرزو که باطنش غار است و در افکار عقی کلز است پر بار که
ساقش قبول ادا دارد **کل پانزدهم** حذف ضا چون صاحب لایه صا و اصدق ارامت از باب صفای
چند در روی چه در قفا به تصفیه باطن بکوشی تا با به کبریا بپوشی **کل شانزدهم** حذف طا چون
چنان عظیم القیض را دولت قارون است و تملک سیر کرد اند **کل هیجدهم** حذف طا چون چندی
زندگانی عزیز تر است اما شغل با عمل حمیده باعث افتخار است و در افغان امیدیه موجب اقتدار

وضع شریف المتخلص فام الحافظ کشته نگین شش آهین جاوید بهار پر کار بهیبت هم قصر لطف
 ترکیب خیمه زلال قواعد عجیب غریب کلین کلزار فواید مفیده ریحان سبزه زار ضوابط حمید
 پشت پشت فنون چارچین قانون را طرأ کند تا عادل گلزار این فن را بجائی و بطلان
 این علم را ما وائی میرآید چون حکم میبضه اش بین خاکپای اونی شاکردان کوفش بردار که خداوند
 بنده نجیف ضعیف سید عبد اللطیف المتخلص بالطف شرف صدور یافت حق العباد بعضی
 که اکثر نظار کیان کلزار اش را شوق تماشا می شقایق علم بیان است و تمام ثیمان روضه نشی
 را ذوق ظاهر شمیلان علم بدیع تر صد که اگر پسند را می شکل پسند است مسوده اش نیز غایت و نه
 جناب تقدیر سما بکمال شفقت خود که از بدنه مبدول حال حقیر است التماس مسطور بشرف
 اجابت مقرون فرموده علم صرف را به چرخ اول علم خود بچرخ دوم و علم بیان را بچرخ سوم و علم
 بدیع را بچرخ چهارم مندرج فرمودند و این گلشن به خزان را با بیاری طرز تازه از سر نو شاد
 نمودند عقیده غنچه اغت از میضه اش قطعه تاریکی کمال عقیده و ارادت حق و حیا و عبادت
 خار بند محقق نمودند قطعه با بیاری فکر نجیف چون لطف شکفتگی ز سر نو گرفت این گلشن
 بنعمه طبع یافت در آمد و فرمودند رسیده تازه بهار نوین چارچین که کیور کلزار را بجا دو تکون
 و قیود قوانین با باوه بهار خنده کلزار شادان را دو بهر زیارت تماشا کنند و بالذات و الله العالی و العظیم



کتابخانه خصوصی
 غلامحسین - سراف

۹۰ ۱۲	
قطعه تاریخ طبع از جانب جعفر حسینی صاحب المتخلص شریف عرف جعفر بن ابی شهاب محمد بن ابی شهاب	
این کتاب فیض الگین از برای خاص و عام	بین که باز ترتیب زیبا بار خامس طبع شد
اینک ایکت حریف اینک روی التفات	سال و مائت یکم با خامس طبع شد
کتابه محمد عبد العزیز عفی الله عنه	